

نقد تصوف در کشف المحجوب و مصباح الهدایه

مصطفی غریب، دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

mostafa.gharib@birjand.ac.ir

سیده فرخنده ناصری، دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

farkhondenaseri@birjand.ac.ir

چکیده

جریان تصوف در دوره‌های گوناگون، به یک شکل و شیوه خاص نبوده و همواره تغییرات و انحرافات را به خود دیده است. در این دوره‌ها، نقادانی نیز بوده‌اند که ناهنجاری‌های تصوف و صوفیان زمان خویش را آشکار می‌کردند. این نقادان، گاه خود صوفی و گاه غیر صوفی بودند. از جمله منابعی که می‌توان این نقدها را در آن مشاهده کرد و به کمک آن تصوف زمان‌های گوناگون را بیشتر و بهتر شناخت، آثار صوفیان نقادی است که در خلال ارائه مباحث عملی و نظری تصوف، به نقد تصوف زمان خود نیز همت گماشته‌اند. در پژوهش حاضر، دو اثر معروف و مشهور در زمینه تصوف، یعنی کشف المحجوب هجویری و مصباح الهدایه عزالدین کاشانی بررسی و از منظر نقد تصوف، مقایسه شده‌اند. نتایج پژوهش که به شیوه تحلیل محتوا انجام گرفته است، نشان می‌دهد که هر دو عارف به جامعه روزگار خود توجه داشته‌اند و نقد طبقات مختلف جامعه از جمله صوفیان از نگاه تیزبین آنها مغفول نمانده است، البته مضامین انتقادی آنها از صوفیان دکان‌دار و ریاکار در پاره‌ای موارد مشترک است و در مواردی نیز متفاوت. مجموع این نقدها را می‌توان در دو حوزه تصوف عملی و تصوف نظری طبقه‌بندی کرد. نقد صوفی در مصباح الهدایه نسبت به کشف المحجوب پررنگ‌تر است که این امر شاید بیانگر ناهنجاری‌های بیشتری است که در بین صوفیه این عصر رواج داشته است. مضامین انتقادی مشترک آنها عمدتاً در حوزه تصوف عملی قرار می‌گیرد و می‌توان چنین نتیجه گرفت که این ناهنجاری‌ها در حوزه عملی تغییر چندانی نکرده است و از قرن پنجم تا هشتم کم و بیش در بین این طبقه رواج داشته است.

کلیدواژه: نقد تصوف، کشف المحجوب، مصباح الهدایه، علی هجویری، عزالدین محمودکاشانی

مقدمه

تصوف جریانی است که ریشه‌های آن از آغاز اسلام و یا حتی قبل از آن در زمین فکر و اعتقاد بشری وجود داشته و پیوسته در حال رشد و بالندگی بوده است. این جریان، از قرن دوم هجری شکل رسمی به خود گرفت و در قرن هفتم و هشتم به اوج گستردگی خود رسید. اما آیا پیروان این مکتب در طول این پیشرفت چند صد ساله، همگی دارای عقاید و ایدئولوژی یکسانی بوده‌اند؟ بی‌گمان پاسخ منفی است؛ چراکه تصوف نیز همچون بسیاری جریان‌های دیگر جولانگاه نزاع و اختلافات افراد مختلف بوده است. خصوصاً با توجه به این نکته که هر چه از آغاز تصوف به دوره‌های اخیر گسترش آن، پیش می‌رویم، از اخلاص و یکپارچگی پیروان آن و نیز اخلاص در عقاید آنها کاسته می‌شود و متأسفانه این جریان هم دچار افراط و تفریط‌هایی می‌گردد؛ این خود می‌تواند به گسترش دامنه‌ی اختلافات بینجامد. دلیل دیگر اینکه اختلاف در تعبیرات، می‌تواند ناشی از اختلاف در احوال و مقامات و مراتب و درجات اشخاص باشد. بی‌تردید این اختلاف‌ها در آثار بزرگانی که خود نیز در وادی عرفان گام نهاده‌اند، مشاهده می‌شود. این نویسندگان و عارفان با نقدها و خورده‌گیری‌هایی که بر جریان تصوف و صوفیان زمان خود داشته‌اند،

کوشیده‌اند تا درست را از نادرست و حق را از باطل جدا کنند و عقاید گروهی را که از نظر آنان صحیح است، تأیید کرده و بر رد اعتقادات نادرست اقدام نمایند. در پژوهش حاضر، سعی شده است که نقد تصوف در دو اثر مشهور و کم‌نظیر که در شرح احوال تصوف و صوفیان نگاشته شده‌اند، یعنی کشف المحجوب، اثر علی هجویری و مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه از عزالدین کاشانی، بررسی و مقایسه شود. بنابراین، این پژوهش برای آشنایی بیشتر با ناهنجاری‌ها و ناخالصی‌های تصوف در قرن پنجم و هشتم و چگونگی برخورد صوفیان نقاد با این ناهنجاری‌ها و ناخالصی‌ها و همچنین اختلافات موجود در بین متصوفه در دوره‌های مختلف انجام پذیرفته است.

تا کنون تحقیقات محدودی در زمینه نقد تصوف در آثار صوفیان و عارفان انجام گرفته است؛ اما با توجه به اهمیت موضوع و نیز تعداد زیاد آثار صوفیان، شایسته و بایسته است که تحقیقات بیشتر و جامع‌تری در این حوزه انجام گیرد. از جمله تحقیقات انجام گرفته در این زمینه، می‌توان به مقاله‌ای با عنوان «خورده‌گیری‌های جامی بر شاعران و صوفی‌نمایان» از منصور جغتایی (۱۳۷۵) اشاره کرد که مؤلف کوشیده است انتقادات جامی از مسائل و اوضاع جامعه به‌ویژه صوفیان یا صوفی‌نمایان را نشان دهد. کتاب «نقد صوفیاز محمد کاظم یوسف‌پور (۱۳۸۰) تنها کتابی است که به صورت مستقل به این موضوع پرداخته است؛ یوسف‌پور در این اثر، به بررسی نقد تصوف و نقد صوفیان در آثار صوفیانه تا قرن هفتم هجری، پرداخته است. آنچه از این اثر می‌توان انتظار داشت، مقایسه این نقدها در آثار مختلف است که این مقایسه صورت نگرفته است. کتاب «صوفیان و ضد صوفیان» از الیزابت سریه (۱۳۸۱) که به فرازو نشیب‌های تصوف طی دو بیست و پنجاه سال از نیمه قرن ۱۸ تا نیمه قرن ۲۰ میلادی می‌پردازد و می‌کوشد ضدیت برخی از رفتارها و خصوصیات صوفیان با مبانی اسلامی را نشان دهد. «نقد خانقاه از زاویه دید مولانا در مثنوی» عنوان مقاله‌ای است از محمد بهنام‌فر و صدیقه احراری (۱۳۹۰) که مستخرج از پایان‌نامه‌ای است با عنوان «نقد مولوی بر صوفی و خانقاه در مثنوی»؛ که نگارندگان در آنها، دیدگاه‌های انتقادی مولانا درباره صوفیان و به‌ویژه خانقاه را بررسی کرده‌اند. کتاب «بازشناسی و نقد تصوف» از علیرضا ذکاوتی قراگزلو (۱۳۹۰) که مؤلف این اثر در بخشی از کتاب خود با عنوان نقد صوفیه بر صوفیه، به نقد تصوف پرداخته است و نمونه‌هایی از نقد محمد غزالی، شمس تبریزی، مولانا، سعدی، حافظ و ... آورده، اما نامی از هجویری و کاشانی در این بخش ذکر نکرده است. همچنین مقاله «نقد تصوف در آثار صوفیان قبل و بعد از حمله مغول» از مهدی رضائی و مریم خسروانی خانیمنی (۱۳۹۴) که همان‌طور که از نام آن پیداست، نقد تصوف را در مجموع آثار صوفیانه قرن‌های ۵، ۶، ۸ و ۹ بررسی کرده‌اند. این بررسی و مقایسه کلی در آثار چند قرن، می‌تواند از جهاتی مفید باشد و تفاوت نقدها و انحرافات تصوف را در دوره‌های گوناگون نشان دهد؛ اما وسعت دامنه تحقیق، باعث شده که بررسی جامعی بر روی تک‌تک این آثار صورت نگیرد. بنابراین، انجام پژوهش حاضر، به عنوان مطالعه‌ای موردی می‌تواند به طور دقیق‌تر و جامع‌تر به مسئله نقد تصوف در کشف المحجوب و مصباح الهدایه بپردازد. اینک به بررسی نقد تصوف در این دو اثر می‌پردازیم و سپس نظرات انتقادی آنها را بایکدیگر مقایسه می‌کنیم.

۲. نقد تصوف در کشف‌المحجوب و مصباح‌الهدایه

برای آشنایی بیشتر با ناهنجاری‌ها و ناخالصی‌های تصوف در قرن پنجم و هشتم و چگونگی برخورد صوفیان نقاد با این ناهنجاری‌ها و ناخالصی‌ها و همچنین اختلافات موجود در بین متصوفه در این دو قرن، ابتدا به طور جداگانه به نقد تصوف در این دو اثر می‌پردازیم و سپس به جمع‌بندی و تحلیل آنها خواهیم پرداخت.

۲-۱. نقد تصوف در کشف‌المحجوب

تصوف، در قرن پنجم جریانی بود که بسیار مورد توجه قرار گرفت و صوفیان نامی و بزرگی در این عرصه ظهور کردند. در قرن پنجم است که تصوف کامل می‌شود، چنانکه تصوف این دوره را جزء مرحله نظم و کمال تصوف می‌دانند. «در این مرحله تصوف به تدریج تنظیم گردیده، در جهت عملی و نظری تکمیل شد. صوفیان دوره‌های

پیشین، روی هم رفته یک نظام فکری و عملی کاملی را به وجود آورده بودند، اما اجزای این نظام دارای نظم و ترتیب نبود، و یک جا و به طور وابسته به هم ارائه نمی شد... و لذا صوفیان این دوره کوشیدند، تا این تفرقه و ناهماهنگی را از میان برداشته، به مکتب تصوف نظم و ترتیب لازم را بدهند» (یثربی، ۱۳۶۸: ۱۱۷). زمان پیدایش نخستین طریقت‌های صوفیه را نیز اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم دانسته‌اند (لویزن، ۱۳۸۴: ۳۸-۳۹). از جمله آثار ارزشمندی که در این قرن تألیف شد و در آن به رموز و اشارات عارفانه و صوفیانه پرداخته شد، کشف المحجوب هجویری است.

در مورد شخصیت و نوع اندیشه هجویری می توان گفت که او نیز مانند بسیاری از مشایخ صوفیه در قرن پنجم، بر تطبیق شریعت با اصول علمی و عملی تصوف اسلامی تأکید دارد. یکی از نکات قابل توجه در کشف المحجوب، نگاه نقادانه هجویری است به تصوف و صوفیان آن زمان؛ یعنی او در این اثر، تنها به معرفی و طبقه‌بندی اصول و مفاهیم صوفیانه و حالات و مقامات آن پرداخته است، بلکه در خلال این مباحث، نقدهای خود را نیز گنجانده و به نقص‌ها و انحرافات صوفیان یا صوفی‌نمایان عصر خود پرداخته است. این نگاه نقادانه هجویری آن قدر پربسامد و آن قدر بااهمیت است که برخی از محققان، او را مهم‌ترین نقاد صوفیه به‌شمار آورده‌اند؛ چنانکه یوسف‌پور می گوید: «مهم‌ترین نقاد صوفیه از میان صوفیان، ابوالحسن علی بن عثمان هجویری است و در اثنای یکی از پرارزش‌ترین آثار صوفیه، کشف المحجوب، بسیار بر صوفیان منحرف زمان خود تاخته و بی‌رسمی‌های آنان را آشکارا ساخته است...» (یوسف‌پور، ۱۳۸۰: ۷۰). اینک به ذکر مضامین انتقادی در دو حوزه تصوف عملی و نظری می پردازیم.

۲-۱-۱. انتقادات در حوزه تصوف عملی

مهم ترین مضامینی را که از نگاه تیزبین و نقادانه هجویری در باب صوفیه در حوزه تصوف عملی دور نمانده است می توان در عناوین زیر طبقه‌بندی کرد:

۲-۱-۱-۱. دروغ‌گویی، ریا و تظاهر

هجویری در همان صفحات آغازین کتاب خود، به نقد صوفیه زمان می پردازد به طوری که خوانندگان این اثر در همان آغاز به نگاه نقادانه هجویری پی می‌برند. «و خداوند عزّ و جلّ ما را اندر زمانه‌ای پدیدار آورده است که اهل آن هوی را شریعت نام کرده‌اند، و طلب جاه و ریاست و تکبر را عزّ و علم، و ریای خلق را خشیت، و نهان داشتن کینه را اندر دل حلم، و مجادله را مناظره و محاربت و سفاهت را عزّت، و نفاق را زهد و تمنا را ارادت، و هذیان طبع را معرفت و حرکات دل و حدیث نفس را محبت و الحاد را فقر و جحود را صفوت و زندقه را فنا و ترک شریعت پیغامبر را صلی الله علیه و سلم طریقت و آفت اهل زمانه را معاملات نام کرده‌اند تا ارباب معانی اندر میان ایشان مهجور گشته‌اند و ایشان غلبه گرفته، چون اندر فترت اول اهل بیت رسول صلی الله علیه و سلم با آل مروان» (هجویری، ۱۳۷۱: ۹). از این عبارات هجویری، می توان دریافت که پیروان شریعت و طریقت زمان او، دچار ناخالصی‌هایی شده‌اند و تظاهرکنندگان و صوفی‌نمایان بر صوفیان حقیقی غالب گشته‌اند. وی در جای دیگر نیز می گوید که آفتی میان متصوفه زمان ظاهر شده و گروهی از ملحد، خود را به صوفیان تارک الامر مانند کنند ... (همان: ۳۷۰).

۲-۱-۱-۲. سلسله‌ها و مراتب صوفیه

هجویری در بخش دیگری از کتاب خود، با همان نگاه انتقادی، اهل تصوف را سه گروه می‌داند و در واقع سره را از ناسره باز می‌شناسد و تفاوت آن‌ها را این‌گونه بیان می‌کند: «پس صوفی صاحب وصول بود و متصوف صاحب اصول و مستصوف صاحب فصول. آن را که نصیب، وصل آمد به یافتن مقصود و رسیدن به مراد از مراد بی‌مراد شود و از مقصود بی‌مقصود و آن را که نصیب اصل آمد بر احوال طریقت متمکن شد و اندر لطایف آن ساکن و مستحکم گشت، و آن را که نصیب فصل آمد از جمله بازماند و بر درگاه رسم فرونشست و به رسم از معنی محجوب شد و به حجاب از وصل و اصل بازماند» (همان: ۴۰ و ۴۸). بنابراین، مراتب صوفیان را بیان کرده و خوانندگان اثر خود را

با سالک حقیقی آشنا می‌سازد. هجویری از جمله کسانی است که به تفضیل از فرقه‌های صوفیه سخن گفته است و در این میان نقدهایی نیز بر برخی از این فرقه‌ها دارد؛ چنانکه متصوفه را به دوازده گروه تقسیم می‌کند و از میان این دوازده گروه، حلولیان و حلاجیان را مردود می‌داند. (همان: ۱۶۴)

دیگر از فرقه‌های صوفیه ملامتیه است. ملامتی‌گری شیوه‌ای خاص از سلوک و رفتارهای صوفیانه و مجموعه‌ای از باورها و عقاید بنیادین متصوفه است که از قرن سوم هجری قمری نشانه‌های رواج و پیدایش آن آشکار شده‌است. اساس تفکر و عقاید این فرقه از صوفیه بر مبارزه با تزویر و ریا، پرهیز از مقام‌های دنیوی و پنهان داشتن اعمال نیک و عبادت‌ها و گاهی نیز برانگیختن سرزنش دیگران استوار است (کازرونی و جعفری، ۱۳۹۱: ۱۷۴). هجویری نیز برای ملامتیان جایگاهی والا قایل است، اما نقدهایی نیز بر این گروه دارد؛ چنانکه ملامتیه را سه گروه می‌داند: اهل راست رفتن، اهل قصد کردن و اهل ترک کردن (هجویری، ۱۳۷۱: ۷۰). در انتقاد از گروه سوم چنین می‌گوید: «و من که علی بن عثمان الجلابی ام وفقنی الله می‌گویم که اندر آن زمانه مر ملامت را فعلی می‌بایست مستنکر، و پدید آمدن به چیزی به خلاف عادت. اکنون اگر کسی خواهد که مر او را ملامت کنند، گو: «دو رکعت نماز کن درازتر» یا «دین را به تمامی ببرز» همه خلق به یکبار ورا منافق و مُرایی خوانند.» (همان: ۷۳) و همچنین می‌گوید: «اما به نزدیک من طلب ملامت عین ریا بود و ریا عین نفاق؛ از آن‌چه مُرایی راهی رود که خلق ورا قبول کند و ملامتی بتکلف راهی رود که خلق ورا رد کند و هر دو گروه اندر خلق مانده‌اند و از نشان برون گذر ندارند، تا یکی بدین معامله برون آمده است و یکی بدان معامله. و درویش را جز حدیث حق بر دل نگذرد و چون از خلق دل گسسته بود از این هر دو معنی فارغ بود و هیچ چیز پای بند وی نیاید.» (همان: ۷۵) چنانکه گذشت، هجویری ملامتیه را نیز به این دلیل که توجه به خلق دارند نه توجه به حق، به باد انتقاد گرفته است.

۲-۱-۱-۳. سماع

یکی دیگر از مسائل عرفانی که هجویری به بحث و بررسی آن پرداخته است، سماع عارفان است. سماع یکی از اصلاحاتی است که از زمان گسترش عرفان در ایران، غالب صوفیان درباره آن سخن گفته‌اند. در این میان عارفان متشرب علاقه چندانی به سماع نشان نداده‌اند و در رد و نقد آن کوشیده‌اند و یا برای آن شرایط سختی برشمرده‌اند. در مقابل، بسیاری از عارفان نیز سماع را جذب واردات غیبی بر قلب عارف دانسته‌اند (ملک پائین و رحیمی، ۱۳۹۱: ۱۱۱). جایگاه سماع در میان عرفا به قدری ارزشمند است که عده‌ای آن را «سفیر حق» دانسته‌اند و بعضی از آن به عنوان «نماز عشاق» و «نماز اولیا» یاد کرده‌اند (فرهمند، ۱۳۸۸: ۱۵). هجویری نیز در کشف المحجوب به اختلاف مشایخ در باب سماع اشاره کرده‌است؛ هجویری می‌گوید که گروهی از مشایخ سماع را آلت غیبت می‌دانند و گروهی دیگر سماع را آلت حضور دانسته‌اند. همچنین می‌گوید که گروهی از صوفیه با برگزاری سماع و لوازم آن مخالفند (هجویری، ۱۳۷۱: ۵۲۹) علاوه بر این، وی در شریعت هیچ اصلی برای رقص نمی‌شناسد و شرعاً و عقلاً آن را زشت می‌داند. اما برخی از بزرگان تصوف همچون محمد غزالی به مباح بودن آن حکم کرده‌اند. در واقع سماع را به دو گونه‌ی راست و ناراست تقسیم کرده‌اند که هجویری رواج نوع دوم سماع را به متصوفان نادان نسبت می‌دهد و آن را مشمول فسق و فجور می‌داند. (همان: ۵۲۹-۵۳۸)

۲-۱-۱-۴. شاهدبازی

گروهی از صوفیان، پرستش جمال و زیبایی را موجب تلطیف احساس و ظرافت روح و سبب تذهیب اخلاق می‌دانسته‌اند. اما گروهی عقیده‌ای بر خلاف آن‌ها داشتند. شاهد بازی انواع مختلفی داشته که یکی از آن انواع عقیده «تجسم خدا» است که در توجیه آن گفته‌اند دیدن خوبرویان همان مشاهده جمال الهی است. این عقیده می‌تواند ریشه در این باور کهن اساطیری داشته‌باشد که خدایان گاهی به صورت آدمی متجسم شده و به زمین می‌آمدند. برای مثال در اساطیر هندوان ویشنو که یکی از خدایان سه‌گانه است در قالب کریشنا تجسم می‌یابد و برای نجات مردم از شر سلطان جابر به زمین می‌آید (شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۱۷). به صوفیانی که به حلول خداوند در تن آدمی اعتقاد داشتند

حلولی می‌گفتند. هجویری به عنوان یکی از مخلفان جمال پرستی و حلولیان می‌گوید: «در جمله نظاره کردن اندر احداث و صحبت با ایشان محظور است و مجوز آن کافر و هر اثر که اندر این آرند بطالت و جهالت بود. و من دیدم از جهال گروهی به تهمت آن با اهل این طریقت منکر شدند و من دیدم که از آن مذهبی ساختند و مشایخ بجمله مر این را آفت دانسته‌اند و این اثر از حلولیان مانده است لعنهم الله اندر میان اولیای خدای و متصوفه.» (هجویری، ۱۳۷۱: ۵۴۲). پس هجویری جمال پرستی را مردود می‌شمارد و از اینکه عده‌ای فرقه‌ای با این نام ساخته‌اند، انتقاد می‌کند.

۲-۱-۱-۵. خرقة و خرقة انداختن

هجویری در بحث راجع خرقة و خرقة پوشیدن، معتقد است که گروهی صرفاً ظاهر خود را چون صوفیه قرار می‌دهند و چون ایشان خرقة و مرقع می‌پوشند به آن امید است که با این صوفی‌نمایی، در گروه صوفیان قرار گیرند. (همان: ۵۳).

۲-۱-۲. انتقادات در حوزه تصوف نظری

اینک مهم‌ترین مضامینی را که از نگاه تیزبین و نقادانه هجویری درباب صوفیه در حوزه تصوف نظری دور نمانده‌است می‌توان در عناوین زیر طبقه بندی کرد:

۲-۱-۲-۱. فنا و بقا

فنا و بقا، یکی از پیچیده‌ترین اعتقادات صوفیه است و مراتب و تقسیمات متعددی دارد، در این مقوله نیز در کشف المحجوب، شاهد نقدهایی هستیم. هجویری در این خصوص می‌گوید: «اکنون من معنی آن بگویم و غلط‌های گروهی اندر آن بیارم تا بدانی که مذهب وی چیست و مقصود این طایفه از این دو عبارت متداول چیست ... بدان که فنا و بقا بر زبان علم به معنی دیگر بود و بر زبان حال به معنی دیگر و ظاهریان اندر هیچ عبارت از عبارات متحیرتر نی‌اند که اندر این عبارت ... و گروهی را اندر این معنی غلطی افتاده است و می‌پندارند که: «این فنا به معنی فقد ذات و نیست گشتن شخص است و این بقا آن که بقای حق به بنده پیوندد.» و این هر دو محال است.» (همان: ۳۱۱-۳۱۲). می‌بینیم که هجویری معتقد است که گروهی در فهم فنا و بقا به خطا رفته‌اند.

۲-۱-۲-۲. ولایت

یکی دیگر از مباحثی که محل اختلاف بین صوفیه بوده است، مبحث ولایت و اولیاست. یوسف پور نیز در کتاب نقد تصوف (۱۳۸۰) نظر هجویری در این خصوص را بیان می‌کند: «هجویری پس از بحث نسبتاً مفصلی که درباره‌ی ولایت می‌کند، سخن برتری انبیا بر اولیا را پیش می‌کشد و می‌گوید که تمامی مشایخ طریقت بر همین قولند و نهایت ولایت را بدایت نبوت می‌شمارند. آنگاه وی از گروهی که آنان را حشویه می‌نامد و مجسمه‌ی اهل خراسان می‌خواند، یاد می‌کند که خلاف اجماع کرده‌اند» (یوسف پور، ۱۳۸۰: ۲۱۹). بنابراین، اینجا هم نمونه‌ای از نقدهای هجویری را مشاهده کردیم که بر گروهی تاخته است.

۲-۱-۲-۳. کرامت

بین صوفیان، محل اختلاف بوده است که کرامت در حالت سکر ایجاد می‌شود یا در حالت صحو. هجویری نیز در این باب، می‌گوید که گروهی از صوفیان معتقدند که کرامت در حال سکر اتفاق می‌افتد و گروهی معتقدند که در حالت صحو اتفاق می‌افتد. (هجویری، ۱۳۷۱: ۲۵۸) نکته دیگر در باب کرامات اینکه هجویری نشان می‌دهد که التفات به کرامات، برای اولیا شایسته نیست. (همان: ۴۹۳ و ۴۹۴)

۲-۱-۲-۴. توبه

یکی از اختلافاتی که میان صوفیه پیدا شد این بود که آیا تائب پس از توبه باید گناه گذشته را فراموش کند یا نه؛ هجویری به این اختلاف اشاره می‌کند و گروهی را طرفدار فراموشی گناه و گروهی را بالعکس آن معرفی می‌کند. (همان: ۳۸۱-۳۸۲)

۲-۱-۲-۵. حال و مقام

وی در باب اختلافات در حال و مقام چنین می‌گوید: «گروهی دوام حال روا دارند و گروهی روا ندارند و حارث محاسبی رضی الله عنه دوام حال روا دارد و گوید: محبت و شوق و قبض و بسط جمله احوال‌اند. اگر دوام آن روا نباشد، نه مُحِبَّ مُحِبِّ باشدی و نه مشتاق مشتاق، و تا این حال بنده را صفت نگردد، اسم آن بر بنده واقع نشود و از آن است که وی رضا را از جمله احوال گوید... و گروهی دیگر حال را بقا و دوام روا ندارند... و گروهی گفتند اندر این معنی: «الأحوالُ كَأَسْمِهَا، یعنی إِنَّهَا كَمَا تَحُلُّ بِالْقَلْبِ تَزُولُ. حال چون نام وی است؛ یعنی اندر حال حلول، به دل متصل بود و اندر ثانی حال زایل.» و هرچه باقی شود صفت گردد و قیام صفت بر موصوف بود و باید که موصوف کامل‌تر از صفت وی باشد و این محال باشد» (همان: ۲۲۵-۲۲۶)

۲-۱-۲-۶. فقر و غنا

هجویری در خصوص برتری فقر یا غنا نیز بحث مفصلی ارائه می‌دهد و به اختلاف نظر صوفیان اشاره می‌کند و در نهایت می‌گوید: «پس غنا نعمت و اعراض اندر وی آفت، و فقر نعمت و حرص اندر وی آفت. معانی جمله نیکو، روش اندر او مختلف و فقر فراغت دل از مادون و غنا مشغولی دل به غیر؛ چون فراغت آمد، فقر از غنا اولی‌تر نه و غنا از فقر اولی‌تر نه. غنا کثرت متاع و فقر قلت آن و متاع بجمله از آن خداوند؛ چون طالب به ترک ملکیت بگفت، شرکت از میان برخاست و از هر دو اسم فارغ شد.» (همان: ۲۸) علاوه بر این صوفیان در تفضیل فقر و صفوت و فقیر و مسکین نیز اختلاف کرده‌اند که هجویری بدان اشاره می‌کند و در پایان می‌گوید: «و این اختلاف به اختلاف فقها رضی الله عنهم متصل است. به نزدیک آن که فقیر مجرد بود و مسکین صاحب بلغه، فقر فاضل‌تر از صفوت و به نزدیک آن که مسکین مجرد بود و فقیر صاحب بلغه، صفوت فاضل‌تر از فقر.» (همان: ۶۷).

۲-۱-۲-۷. غیبت و حضور

اختلاف در این باب در مقدم داشتن یکی بر دیگری است؛ گروهی حضور را مقدم دارند بر غیبت و گروهی غیبت را بر حضور: «چنان‌که اندر سُكْرٍ و صَحْوٍ بیان کردیم اما صَحْوٌ و سُكْرٌ بر بقیت اوصاف نشان‌کنند و غیبت و حضور بر فنای اوصاف. پس این اعزّ آن بود اندر تحقیق. آنان که غیبت را مقدم دارند بر حضور، ابن عطاست و حسین بن منصور و ابوبکر شبلی و بُنْدَارِ بْنِ الْحُسَيْنِ و ابوحمزۀ بغدادی و سمنون المحب رضی الله عنهم و جماعتی از عراقیان، گویند که: حجاب اعظم اندر راه حق تویی چون تو از تو غایب شدی، آفات هستی تو اندر تو فانی شد و قاعده روزگار بگشت و باز حارث محاسبی و جنید و سهل بن عبدالله و ابوحفص حداد و حمدون و ابومحمد جُریری و حُصْرِي و صاحب مذهب، محمدبن خفیف رضی الله عنهم اجمعین با جماعتی دیگر، بر آنند که: حضور مقدم غیبت است؛ از آن‌چه همه جمال‌ها اندر حضور بسته است و غیبت از خود راهی باشد به حق.» (همان: ۳۲۰-۳۲۱).

۲-۱-۲-۸. عشق

با توجه به تعریف ناپذیری عشق در این باب نیز اختلافات فراوانی دیده می‌شود. هجویری نیز اقوال مختلفی در باب عشق مطرح می‌کند و به اختلافات آن‌ها می‌پردازد: «اما اندر عشق مشایخ را سخن بسیار است: گروهی از آن طایفه آن بر حق روا داشتند، اما از حق تعالی روا نباشد و گفتند که: «عشق صفت منع باشد از محبوب خود و بنده ممنوع است از حق و حق تعالی ممنوع نیست پس عشق بنده را بر وی جایز بود و از وی روا نباشد» و باز گروهی گفتند که: «بر حق تعالی بنده را عشق روا نباشد؛ از آن‌چه عشق تجاوز حد بود و خداوند تعالی محدود نیست.» و باز متأخران گفتند: «عشق اندر دو جهان درست نباید الا بر طلب ادراک ذات و ذات حق تعالی مُدْرِك نیست و محبت با صفت درست آید باید که عشق درست نیاید بر وی» (ژوکوفسکی، ۱۳۷۱: ۴۰۰-۴۰۱).

علاوه بر این، هجویری در چند جای دیگر به اختلافات و تفاوت نظرهای صوفیان اشاره می‌کند، از جمله در این مباحث: قبض و بسط (همان: ۴۸۹)، هیبت و انس (همان: ۴۹۰)، جمع و تفرقه (همان: ۳۲۸)،

۲-۲. نقد تصوف در مصباح الهدایه

عزالدین محمود بن علی کاشانی، مؤلف کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه و از علما و عرفای نامدار سده هفتم هجری است. تصوف در قرن هشتم، نسبت به تصوف قرن پنجم، دچار تغییر و تحولات زیادی گشته است؛ تصوفی که در قرن پنجم رواج گسترده یافت، در قرن هفتم به اوج خود رسید و حمله خانمان سوز مغول را پشت سر گذاشت، در قرن هشتم همچنان ادامه دارد، البته با فراز و فرودهایی که از سر گذرانده است. در این قرن، تصوف به شاخه‌ها و فرقه‌های گوناگونی تقسیم شده و سرشار است از اختلاف عقاید این گروه‌ها. در این قرن نیز عرفا و صوفیان بزرگی ظهور کردند و تصوفی را که بسیار گسترده و پر پیچ و خم شده بود، شرح و تعلیم می‌دادند. چنانکه برخی از محققین، تصوف این دوره را جزء مرحله شرح و تعلیم تصوف قرار می‌دهند: «در این مرحله، عرفای بزرگ به شرح و تفسیر نظام تدوین و تکمیل شده مکتب ابن عربی پرداختند.» (یثربی، ۱۳۶۸: ۱۶۵). بنابراین، می‌توان از مؤلف کتاب مصباح الهدایه، چنین انتظار داشت که در این اثر ارزشمند خود، علاوه بر شرح و تعلیم، به نقد تصوف و صوفیان زمان خود نیز پرداخته باشد.

۲-۲-۱. نقد در اصول و مبانی عملی تصوف

اینک مهم‌ترین مضامینی را که از نگاه تیزبین و نقادانه کاشانی درباب صوفیه در حوزه تصوف عملی دور نمانده است می‌توان در عناوین زیر طبقه بندی کرد:

۲-۲-۱-۱. تظاهر، ریا و صوفی‌نمایی

از جمله نقدهای عزالدین کاشانی در مصباح الهدایه، انتقاد و خرده‌گیری او بر تظاهرکنندگان به اسلام و ریاکاران است: «و اهل بدعت و ضلالت، طایفه‌یی باشند که خود را در لباس اسلام بتلیس ظاهر گردانند، و کفر و عداوت اسلام در باطن پوشیده دارند، و با اهل اسلام بظاهر درآمیزند، و خود را در هیأت علمای محقق و حکمای مدقق بخلق نمایند، و مردم را تلقین حجج و براهین قدم عالم و انکار حشر و نشر کنند، و علما و مشایخ اسلام را دشمن دارند، و پیوسته تقبیح صورت حال ایشان کنند. چه بنور علم ایشان عورات و سوءات این طبقه مکشوف گردد.» (کاشانی، ۱۳۶۷: ۵۳).

۲-۲-۱-۲. سلسله‌ها و مراتب صوفیه

کاشانی اقسام اهل سلوک را سه گروه می‌داند: متصوفه، ملامتیه و صوفیه. سپس به تعریف هر یک می‌پردازد و ملامتیان را در مقام و مرتبه از متصوفان بالاتر می‌شمارد. اما صوفیه را از ملامتیان بالاتر می‌داند و می‌گوید: «و فرق میان ایشان و صوفیه آنست که جذبه عنایت قدیمی، هستی صوفیه بکلی از ایشان انتزاع کرده بود و حجاب خلق و انانیت از نظر شهود ایشان برداشته، لاجرم در اتیان طاعات و صدور خیرات خود را و خلق را در میان نبینند و از اطلاع نظر خلق مأمون باشند و باخفای اعمال و ستر احوال مقید نه ...» (همان: ۱۱۶) پس کاشانی این سه گروه را طالبان حق می‌داند و اما طالبان آخرت را چهار طایفه می‌شمارد: زهاد، فقرا، خدام و عباد. سپس فرق میان هر یک از این گروه‌ها را بیان می‌کند. در نهایت می‌گوید: «پس معلوم شد که واصلان سه طایفه‌اند و سالکان شش طایفه. و هر یک از این طوایف نه‌گانه دو متشبه دارد یکی محق و دیگر مبطل» (همان: ۱۲۰). وی علاوه بر این به اختلاف دیگری نیز اشاره می‌کند که حقیقت فقر و زهد لازم حال صوفی است اما برخی صوفیان، رسم و ظاهر فقر را اختیار می‌کنند (همان: ۱۱۹).

وی همچنین متصوفه را در باب تعهدات نفس مختلف می‌داند و نقدهایی نیز به برخی از آن‌ها دارد: «و اما متقشفان مبطل دو طایفه‌اند. یکی عاجزان که اختیار تقشف بجهت آن کنند که بر تحصیل لباس ناعم قدرت ندارند بی‌تشوفی طریق سالکان و قصدی صحیح. دوم مدعیان که نظر ایشان در تقشف بر اظهار دعوی زهد و طلب قبول مردم بود. و این طایفه از تصوف بل از مسلمانی نصیبی ندارند. چه وصف حال ایشان همه کذب و نفاق و ریا و تلیس و خداع و

تغییر بود ... و اما اصحاب تنعم هم دو فرقه‌اند، محققان و مبطلان...» (همان: ۲۷۸) وی همچنین متنعمان مبطل را سه طایفه می‌داند: «و اما متنعمان مبطل سه طایفه‌اند. یکی مدعیان غلط که پندار وصول و کمال در غلط افتند و نفس را در میدان رخص فرو گذارند و در حظوظ مجال اتساع دهند و چنان پندارند که ایشان را از آن ضرری نرسد بل منفعت بود. دوم مدعیان جاحد که دعوی کمال کنند و خلق را چنان نمایند که ما از جمله واصلانیم و لیکن باندرود داند که دعوی ایشان هیچ معنی ندارد. طایفه سوم مفتخران که بپوشیدن جامه فاخر افتخار و مباحات نمایند بی‌آنک دعوی حال یا کمالی کنن.» (همان: ۲۸۰).

۲-۲-۱-۳. خرقة

در باب خرقة نیز کاشانی نقدی دارد بر گروهی از متصوفه که به تکلف رفته‌اند: «و طایفه‌یی از متصوفه در اسباب اختیار ملون و انواع آن، بتکلف و جوه انگيخته‌اند. از ایشان بعضی گفته‌اند که متصوفه لباس برنگی پوشند که مناسب حال ایشان بود. و رنگ سیاه مناسب حال کسی است که در ظلمات صفات نفس منغم و منغمس بود، و سرادقات آن بر او مشتمل و محیط ... و این جوه و امثال آن اگرچه قریب‌اند و لکن بتکلف آميخته‌اند و بتعسف انگيخته و تقید بدان فضیلتی زیادت ندارد...» (همان: ۱۵۱).

۲-۲-۱-۴. سماع

در باب جایز بودن یا نبودن سماع که محل اختلاف صوفیان بوده، کاشانی نیز به این اختلاف اشاره می‌کند و پس از بحث مفصل می‌گوید: «از جمله مستحسنات متصوفه که محل انکار بعضی از علماء ظاهر است، یکی اجتماع ایشانست از برای سماع غنا و الحان و استحضر قوال از بهر آن.» (همان: ۱۷۹). و همچنین می‌گوید: «و گفته‌اند اهل سماع سه طبقه‌اند. طبقه‌یی ابناء حقایق، و ایشان در سماع مخاطبه حق شنوند با خود. و طبقه دیگر اهل مناجات که بواسطه معانی ابیات که در سماع شنوند با حق بدل خطاب کنند و ایشان بصدق مطالب باشند در آنچه بدان اشارت می‌کنند بحق. و طبقه سوم فقرای مجرد که جمله علاقات دنیا و آفات قطع کرده باشند و سماع ایشان بطبیعه القلب بود و این طایفه بسلامت نزدیکتر بود.» (همان: ۱۹۴).

۲-۲-۱-۵. شاهد بازی

کاشانی در نقد گروهی که شاهد بازی کنند گوید: «و از اینجا معلوم می‌شود که طایفه‌یی از مفتونان که نظر کردن بجمال شاهد دوست دارند و دعوی کنند که ما در این مظهر مطالعه جمال الهی می‌کنیم، آن دعوی عین کذب و محض بطلانست. چه هرگاه که از نظر بحلال، بلادت روح و تخلف از ادای وظایف محبت الهی نتیجه دهد، بین تا از نظر نامشروع خود چه آفت تولد کند. و منشأ غلط این جماعت آنست که چون نفس را در آن نظر از هیجان شهوت آرمیده می‌بینند گمان می‌برند که مثار این رغبت نه شهوت است، و این گمانی خطاست...» (همان: ۲۶۲).

۲-۲-۱-۶. طهارت

در فصل طهارت نیز نقدی بر صوفیه دارد: «و بعضی از متزه‌دان و متشبهان متصوفه باشند که در تطهیر ظاهر مبالغت نمایند و در تطهیر باطن از انجاس غلّ و غش و حقد و حسد و غیر آن تسامح و تساهل روا دارند. و این معنی منافی سیرت اصحاب رسول است صلی الله علیه و آله.» (همان: ۲۹۰).

۲-۲-۲. اختلاف در اصول و مباحث نظری صوفیه

اینک مهم‌ترین مضامینی را که از نگاه تیزبین و نقادانه کاشانی درباب صوفیه در حوزه تصوف نظری دور نمانده‌است می‌توان در عناوین زیر طبقه بندی کرد:

۲-۲-۱-۱. جبر و اختیار

مسئله جبر و اختیار، از مسائلی است که اختلاف و شبهات بسیاری پیرامون آن وجود داد. در این خصوص، کاشانی عقیده‌ای دارد مبنی بر رد جبر مطلق و تا حدودی به عقیده شیعیان نزدیک می‌شود و چنین می‌گوید: «و هر کرا محلاً

نظر سخط گردانید او را بر عمل اهل دوزخ انگیخت. و مراد از این سخن نه آنست که آدمی مطلقاً مجبور است و او را بهیچ وجه اختیار نیست. بلکه افعال او بیشتر تابع اختیار اوست. و لکن اختیار او نه با اختیار اوست. و معنی این آنست که فاعل مختار کسی بود که افعال او تابع علم و قدرت و ارادت او بود...» (همان: ۲۹).

۲-۲-۲-۲. کلام الهی

صوفیه در بحث قدیم یا محدث بودن کلام الهی اختلاف کرده‌اند، چنانکه کاشانی نیز چنین می‌گوید: «و طایفه اولی که گفتند حرف و صوت است، بعضی گفتند قدیم است و نظر بمظروف کردند و رنگ ظرف حروف را در رنگ مظروف شایبها فتشاکل الامر فکائما خمر و لا قدحو کائما قدح و لا خمر و بعضی گفتند محدث است و مستور و مخفی دیدند و صورت تفرقه را در عین جمع متلاشی یافتند ... و بعضی گفتند محدث است و نظر برنگ ظرف کردند و مظروف را برنگ ظرف دیدند از جمع بتفرقه آمدند ...» (همان: ۳۹)

۲-۲-۲-۲. رؤیت

کاشانی در رد عقیده کسانی که نفی رؤیت کردند، می‌گوید: «و طایفه‌یی که نفی رؤیت کردند در آخرت، محل غلط ایشان دو چیز آمد. یکی تمسک بقول خدای تعالی که لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ و یکی قیاس آخرت بر دنیا. و جواب از اول آنست که رؤیت دیگر است و ادراک دیگر. رؤیت ممکن است و ادراک متعذر. چه جرم آفتاب توان دید، اما ادراک نتوان کرد. و جواب از دوم آنکه رؤیت اخروی با رؤیت دنیوی هیچ نسبت ندارد. باقی را با فانی چه نسبت. پس محل غلط از اینجاست که آن طایفه پنداشتند که در آخرت جهتی و وضعی و کیفیتی و هوایی و شعاعی و احاطت نور بصر بمبصر بیاید» (همان: ۳۹).

۲-۲-۲-۲. ملایکه

یکی دیگر از موارد اختلاف که کاشانی بدان اشاره می‌کند در مورد اختلاف در تفضیل ملایکه بر مومنان است: «و اجماع است میان علمای محقق در تفضیل انبیا بر ملایکه، و خلاف است در تفضیل ملایکه بر مومنان. و بعضی ملایکه از بعضی فاضلتر و درجه‌ی بعضی نازلتر. مقامات ایشان متفاوت و صفوف ایشان مختلف...» (همان: ۴۲)

۲-۲-۲-۲. کرامت

کاشانی در رد گروهی که جواز کرامت اولیا را انکار کردند می‌گوید: «و طایفه‌یی که بر آن انکار کردند پنداشتند که تمیز و فرق میان انبیا و اولیا جز بمعجزه نیست، و آن صدور فعلی بود از انبیا که غیر ایشان از مثل آن عاجز آید پس گفتند اگر اولیا را مسلم داریم میان ولی و نبی فرق نماند. و جواب آنست که نبوت انبیا نه بوجود معجزه است بل بوحی و الهام الهی است. پس هر که حق تعالی بدو وحی کرد و بخلقش فرستاد ...» (همان: ۴۳)

۲-۲-۲-۲. علم فریضت

وی همچنین کسانی را که به اشتباه علم فریضت را علمی چون: علم وقت، علم حال، علم خواطر و... دانسته‌اند رد می‌کند: «این جمله که بر شمرده شد، فضیلت‌اند نه فریضت. زیرا که هر چه فریضت بود ترک آن روا نباشد. پس اگر علم فریضت یکی از این علوم بود ترک آن هیچ مسلمان را جایز نباشد» (همان: ۶۳).

کاشانی، دریافت و شناخت علم سعت را مقامی خاص می‌داند که هر کس دست نخواهد یافت: «و سالکان این طریق متفاوت‌اند بحسب تفاوت قوت استعداد و ضعف آن. بعضی آنند که این تفاوت احوال و تمیز میان زیادت و نقصان آن در انفاس بدانند. در هر نفس تفاوت حال خود بنسبت با نفس سابق دریابند. و بعضی در اوقات بدانند. و بعضی در ساعات. و بعضی در ایام» (همان: ۷۳).

۲-۲-۲-۲. نفس ناطقه

وی در رد کسانی که نفس ناطقه و دل را یکی دانسته‌اند می‌گوید: «و طایفه‌یی که نفس ناطقه و دل را یک چیز دانستند، سبب تصور ایشان آن بود که او را در نهایت موصوف یافتند بوصف طمانیت و رضا که از خواص دل است. و گمان بردند که میان او و دل هیچ فرق نیست، و نفس اماره خود نفس دیگر است. ندانستند که همان نفس

اماره است که از کسوت امارگی منسلخ شده است و خلعت طمانینت و رضا پوشیده و رنگ دل گرفته. و هرگاه که او رنگ دل گیرد، دل نیز رنگ روح گیرد و همچنان فرق واضح بود.» (همان: ۸۵)

۲-۲-۲-۸ سر

در بحث شناخت سر بین صوفیان اختلاف است و کاشانی نیز به این اختلافات در دریافت سر اشاره می‌کند و در رد اشتباهات آن‌ها می‌گوید: «و برایشان پوشیده ماند که آن عین روح است متصف بوصفی غریب. و سبب اشتباه آن طایفه که سر را تحت روح و فوق قلب گفتند، آن بود که دل را در نهایت احوال که بکلی از ذل استرقاق نفس آزاد گردد و از تعلقات هواجس نفسانی و تشبّات وساوس شیطانی خلاص یابد، وصفی غریب یافتند که برایشان مستعجم نمود. تصور کردند که مگر عینی دیگر است و رای دل. و ندانستند که آن خود عین دل است، وصفی دیگر غریب اکتساب کرده. و بعضی سر را تفسیری دیگر گفته‌اند که سر معنی لطیف است مکنون در صمیم روح، و عقل را تفسیر آن متعذر» (همان: ۱۰۱).

۲-۲-۲-۹. انواع خواطر

در تقسیم انواع خواطر، اختلافاتی بین صوفیان وجود داشته که در مصباح الهدایه این گونه آمده است: «و شیخ مجد الدین بغدادی رحمه الله بر این چهار قسم از خواطر سه قسم دیگر افزوده است، خاطر روح و خاطر قلب و خاطر شیخ. و بعضی بر چهارگانه خاطر عقل افزوده‌اند. و بعضی خاطر یقین. و حقیقت آنست که این خواطر پنجگانه مندرج‌اند در تحت آن چهارگانه. چه خاطر روح و قلب در تحت خاطر ملک‌اند. و خاطر عقل اگر مدد روح و عقل بود، از قبیل خاطر ملک باشد» (همان: ۱۰۶).

۲-۲-۲-۱۰. حال و مقام

در بحث حال و مقام نیز به اختلافاتی که در بین صوفیان وجود دارد اشاره می‌کند: «و منشأ اختلاف اقوال مشایخ رحمهم الله در احوال و مقامات، از اینجاست که یک چیز را بعضی حال خوانند و بعضی مقام. چه جمله مقامات در بدایت احوال باشند و در نهایت مقام شوند... و فرق آنست که در احوال مواهب ظاهر بود و مکاسب باطن. و در مقامات مکاسب ظاهر بود و مواهب باطن.. و بعضی مشایخ برآنند که حال آنست که ثبات و استقرار نیابد... و بعضی برآنند که تا ثبات و باقی نشود آنرا حال نخوانند... و همچنین اختلاف کرده‌اند در آن که سالک را تصحیح مقامی که قدمگاه اوست پیش از ترقی بمقامی فوق آن ممکن بود یا نه ...» (همان: ۱۲۵).

۲-۲-۲-۱۱. صحبت و وحدت

در باب اختلاف در تفضیل صحبت یا وحدت نیز در مصباح الهدایه اشاره شده است. کاشانی بیان می‌کند که گروهی صحبت را بر وحدت فضل نهاده‌اند و گروهی بالعکس. و دلایل هر یک را ذکر می‌کند و در پایان خود می‌گوید: «و حق صریح و مذهب صحیح آنست که هیچیک از صحبت و وحدت مطلقاً نه محمود است و نه مذموم الا بشرطی، و آن نظر بمصاحب و اعتبار حال اوست اگر از اهل خیر و صلاح بود صحبت او بهتر از وحدت. و اگر اهل شر و فساد بود وحدت او از صحبت او بهتر» (همان: ۲۳۶).

۲-۲-۲-۱۲. فقر و غنا

در باب فقر نیز این گونه نقدی دارد: «و مترسمان که از حقیقت فقر اثری و نشانی نیافته‌اند و معنی آن در ذات ایشان متجوهر نگشته، صفت فقرشان امری عارضی بود لاجرم بحدوث اسباب متغیر شود و خود را متملک آن بینند. و این طایفه جهت اعتداد بفضیلت فقر و طلب ثواب اخروی حذر از صورت غنا و تملک بیش از آن‌کنند که اهل غنا از صورت فقر» (همان: ۳۷۶)

وی همچنین به اختلاف در تعریف فنا و بقا اشاره می‌کند: «و اختلاف اقوال مشایخ در تعریف فنا و بقا مستند است باختلاف اقوال سایلان، هر کسی را فراخور فهم و صلاح او جوابی گفته‌اند و از فنا و بقای مطلق بسبب عزت آن تعبیر کمتر کرده.» (همان: ۴۲۶)

۲-۳. مقایسه ی دو اثر در زمینه ی نقد تصوف

در مطالب پیشین، نقدهای هجویری و نقدهای عزالدین کاشانی استخراج شد. هجویری در ۱۵ موضوع و کاشانی در ۱۸ موضوع به نقد پرداخته. مجموع این نقدها را می‌توان به دو گروه عمده تقسیم کرد: یک دسته نقدهایی است که در حوزه اصول و مبانی مربوط به تصوف عملی قرار می‌گیرد؛ یعنی آنچه که مربوط به اعمال و رفتار صوفیان است. دسته دیگر نقدهایی که در حوزه تصوف نظری قرار می‌گیرد؛ یعنی آنچه مربوط به اعتقادات صوفیه است. با توجه به بررسی‌های انجام شده، می‌توان گفت که پاره‌ای از نقدهای هجویری و کاشانی، در موضوعات مشترکی قرار می‌گیرد؛ به عبارت دیگر، هر دو نویسنده در پاره‌ای موضوعات مشترک به نقد پرداخته‌اند که البته نوع بیان این‌گونه نقدها بسیار متفاوت است. تعدادی از انتقادات این دو نویسنده نیز با هم متفاوت بوده و در موضوعات غیر یکسانی قرار می‌گیرد. در ادامه این نقدهای مشترک و غیر مشترک را بررسی می‌کنیم.

۲-۳-۱. نقدهای مشابه

همان‌طور که ذکر شد، پاره‌ای از نقدهای دو نویسنده در موضوعات مشترکی جای می‌گیرد. نکته قابل توجهی که از این بررسی‌ها آشکار می‌شود، این است که اغلب نقدهای مشترک، در حوزه مبانی تصوف عملی است. هر دو نویسنده در موضوعاتی همچون دروغ‌گویی، ریا و تظاهر، سلسله‌ها و مراتب صوفیان، سماع، شاهدبازی، خرقه پوشیدن به انتقاد پرداخته‌اند که همگی مربوط به تصوف عملی است. موضوعاتی همچون کرامت، حال و مقام و فقر و غنا نیز از جمله موضوعات مشترک هستند که مربوط به تصوف نظری است؛ اما باید به تفاوت نوع بیان و نوع انتقادی که در این موضوعات شده است نیز توجه داشت.

۲-۳-۱-۱. **دروغ‌گویی، ریا و تظاهر:** هر دو نویسنده از تظاهر و تلبیس صوفی‌نمایانی گله‌مند هستند که در لباس اسلام و تصوف به مخالفت با حق پرداخته و مشایخ حقیقی را دشمن می‌دارند. اما از آنجا که هجویری بیشتر به این مسأله پرداخته و سخنش نسبت به کاشانی بیشتر به درازا کشیده، به نظر می‌رسد که وی بیشتر سعی داشته که این مطلب را به خواننده بنمایاند. حال آنکه مسأله‌ی تظاهر و تلبیس در هر دو دوره وجود داشته است. در واقع هجویری صریح‌تر به این موضوع می‌پردازد و حتی ملامت را نوعی ریا می‌داند. پس در این مورد می‌توان گفت که هجویری بیشتر در پی ابراز نگاه نقادانه‌ی خویش بوده است.

۲-۳-۱-۲. **سلسله‌ها و مراتب صوفیه:** در این موضوع نیز هر دو نویسنده به بیان سلسله‌ها و مراتب صوفیان پرداخته‌اند. این انتقاد مشترک آن‌ها نشان می‌دهد که از همان قرن پنجم، صوفیان دارای مراتب و انواع مختلفی بوده‌اند و همه به یک اندازه در سیر و سلوک خویش خلوص و نیت نداشته‌اند. در قرن هشتم نیز این تفاوت درجات و مراتب در صوفیه وجود داشته است.

۲-۳-۱-۳. **نقد شاهدبازی:** در این خصوص، می‌توان گفت که هر دو نویسنده شاهد بازی را مطلقاً رد کرده و به گروهی که در این راه رفته‌اند اشاره می‌کنند و ادعای آنان را کذب می‌دانند.

۲-۳-۱-۴. **سماع:** هر دو نویسنده به اختلافات مشایخ در باب سماع اشاره می‌کنند. هجویری خود سماع را به دو گونه‌ی راست و ناراست تقسیم می‌کند و نوع دوم را به متصوفان نادان نسبت می‌دهد. کاشانی نیز اهل سماع را سه فرقه معرفی می‌کند و طایفه سوم را به سلامت نزدیک‌تر می‌داند.

۲-۳-۱-۵. **خرقه:** در هر دو اثر به اختلافاتی چون اختلاف در رنگ و انواع خرقه و جنس خرقه که در بین صوفیان وجود داشته، اشاره شده است؛ اما هجویری علاوه بر این به گروهی اشاره می‌کند که تنها ظاهر خرقه و خرقه‌پوشی را رعایت می‌کنند. حال آنکه کاشانی به نقد این گروه‌ها نمی‌پردازد و در حد همان بیان اختلافات بسنده می‌کند.

۲-۳-۱-۶. **فنا و بقا:** هجویری در این باب اشاره می‌کند که گروهی در تعریف این دو اصطلاح اشتباه کرده‌اند و در غلط افتادند و خود به تعریف آن‌ها می‌پردازد؛ اما کاشانی اختلاف در تعریف حال و مقام را نتیجه‌ی اختلاف در

احوال سایلان می‌داند که مشایخ فرا خور هریک تعریفی داشته‌اند. لذا هجویری صریحا به اشتباه گروهی اشاره می‌کند و خود به تعریف آن می‌پردازد.

۲-۳-۱-۷. **حال و مقام:** هجویری به اختلاف نظر مشایخ در روا داشتن یا نداشتن دوام حال اشاره می‌کند و می‌گوید که این باب محل اثبات این حقایق نیست و خیلی به بیان نظر شخصی خود نمی‌پردازد. اما کاشانی علاوه بر این موضوع، به اختلاف در تشخیص حال و مقام و نیز به اینکه آیا سالک پیش از طریقی به مقامی دیگر، می‌تواند آن مقام را تصحیح کند یا خیر، اشاره می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت که اختلاف در این زمینه در زمان کاشانی بیشتر بوده است.

۲-۳-۱-۸. **فقر و غنا:** هجویری به اختلاف مشایخ در ترجیح فقر و غنا بر یکدیگر اشاره می‌کند و در پایان خود می‌گوید که فقر و غنا می‌تواند در مقامی متحد شوند که در این مقام هیچ فرقی بین این دو نیست. اما کاشانی به گمراهی گروهی که فقر را امری ظاهری دانسته‌اند اشاره می‌کند که نشان از تفریط‌هایی است که در تصوف آن زمان راه یافته است.

۲-۳-۲. نقدهای متفاوت

حال به بررسی تفاوت نقدهایی می‌پردازیم که این دو نویسنده در موضوعات متفاوت داشته‌اند. در مجموع تعداد مواردی که کاشانی به بیان اختلافات آن پرداخته است، بیشتر از مواردی است که هجویری اشاره می‌کند. هجویری در موضوعاتی چون: عشق، توبه، سکر و صحو، غیبت و حضور، قبض و بسط، هیبت و انس، جمع و تفرقه که کاشانی نقدی در این زمینه‌ها ندارد؛ در مقابل، موضوعاتی نیز هست که کاشانی به نقد و بیان اختلافات آن اقدام نموده، که هجویری نقدی در آن‌ها ندارد. موضوعاتی همچون: جبر و اختیار، کلام الهی، رویت، کرامت، ملایکه، علم فریضت، نفس ناطقه و دل، معرفت سر، انواع خواطر، صحبت و وحدت، طهارت.

بدین‌رو، می‌توان گفت که کاشانی به اختلافات بیشتری اشاره می‌کند که نشان از افراط و تفریط‌هایی است که در تصوف دوره‌ی او به وجود آمده است و این موارد در کشف المحجوب نسبت به مصباح الهدایه کمتر به چشم می‌خورد. اما صراحت بیان در نقدهای هجویری را نباید نادیده انگاشت؛ زیرا او با اینکه در دوره‌ای می‌زیسته که تصوف تا حدودی و یا می‌توان گفت نسبت به قرن هفتم و هشتم از اخلاص بیشتری برخوردار بوده است، باز هم می‌بینیم که او در بسیاری از موارد نقدهایی دارد که نشان از دید انتقادی او نسبت به مسایل تصوف و سلوک عرفانی است. بیهوده نیست که مولف کتاب نقد صوفی، هجویری را مهمترین نقاد صوفیانه می‌داند (یوسف‌پور، ۱۳۸۸: ۷۰) و یا اگر در کتاب تاریخ تصوف آمده که: «بر خلاف بسیاری از مولفان آثار عرفانی، هجویری در بیان تاریخ تصوف یا تعالیم عرفانی به گردآوری و تدوین مطالب و موضوعات مربوط نمی‌پردازد و تنها به بیان اقوال و آراء و حکایات صوفیه اکتفا نمی‌کند، بلکه او با شیوه خاص خود آراء مختلف را با هم مقایسه، نقد و تحلیل می‌کند. در بسیاری از مواقع برداشت‌ها و دیدگاه‌های تازه‌ای ارائه می‌کند. از این رو کشف المحجوب یک اثر انتقادی و تحلیلی است که در آن آراء گوناگون عرفانی در بوته نقد آورده می‌شود و غث و ثمین آن معلوم می‌گردد» (دهباشی، ۱۳۸۴: ۱۳۵)، به خاطر همین نگاه نقادانه اوست و چه بسا که اگر هجویری در زمان کاشانی می‌زیست، نقدهایی بیشتر و صریح‌تر از او نسبت به صوفیه‌ی آن زمان داشت. پس می‌توان گفت که اختلافات و افراط و تفریط‌ها در زمان تألیف مصباح الهدایه نسبت به کشف المحجوب بیشتر بوده است. اما نقد تصوف در کشف المحجوب پررنگ‌تر و صریح‌تر است. نکته دیگر اینکه گرچه هر دو نویسنده در زمینه‌ی موضوعات مشترکی، بیان اختلافات و نقدهایی داشتند؛ اما در بسیاری موارد نیز به موضوعات متفاوتی پرداخته‌اند و این نشانگر تغییر اختلافات در زمینه‌های مختلف تصوف در این دو دوره می‌باشد.

۳. نتیجه

در تحقیق حاضر، نقد تصوف در کشف المحجوب هجویری و مصباح الهدایه کاشانی، بررسی و مقایسه گردید. در هر دو اثر، نقد تصوف به وضوح قابل مشاهده است و هر دو نویسنده در بسیاری از موارد به نقد تصوف و صوفیان زمان خود پرداخته‌اند. برخی از انتقادهای این دو نویسنده، در موضوعات مشترکی است از جمله: دروغ‌گویی، ریا و تظاهر، سلسله‌ها و مراتب صوفیه، نقد شاهدبازی، سماع، خرقه، فنا و بقا، حال و مقام و فقر و غنا. تعدادی از نقدهایشان نیز با هم متفاوت است. برای مثال هجویری به نقد مسائلی از قبیل: عشق، توبه، سکر و صحو، غیبت و حضور، قبض و بسط، هیبت و انس و جمع و تفرقه پرداخته‌است که کاشانی در این زمینه‌ها نقدی ندارد و در مقابل کاشانی نیز به نقد مسائلی پرداخته‌است که هجویری در نقدهای خود نظری به آنها نداشته‌است مانند: جبر و اختیار، کلام الهی، رویت، کرامت، ملایکه، علم فریضت، نفس ناطقه و دل، معرفت سر، انواع خواطر، صحبت و وحدت و طهارت.. مجموع این نقدها را می‌توان در دو حوزه‌ی تصوف عملی و تصوف نظری قرار داد. با توجه به بررسی‌های انجام شده، می‌توان گفت که در مصباح الهدایه، در موضوعات بیشتری به اختلافات صوفیان اشاره شده است که این نشان می‌دهد تصوف زمان او نسبت به تصوف زمان هجویری، دچار ناخالصی و ناهنجاری‌های بیشتری بوده است. از سوی دیگر، هجویری در بیان انتقادات خود، صراحت گفتار بیشتری دارد و چنین به نظر می‌رسد که اگر هجویری با تصوف زمان تالیف مصباح الهدایه روبه‌رو بود، نقدهای بیشتر و تندتری نسبت به کاشانی مطرح می‌کرد. نکته‌ی دیگر اینکه بیشتر موضوعات مشترکی که هر دو نویسنده در آن‌ها به بیان انتقاد پرداخته‌اند، در حوزه‌ی تصوف عملی قرار می‌گیرد؛ این امر نشان می‌دهد که ناهنجاری‌های تصوف در حوزه‌ی عملی چندان تغییری نکرده و شرایط نابسامان اجتماعی و ناهنجاری‌های جامعه از قرن ۵ تا قرن ۸ همچنان ادامه داشته است. اما در حوزه‌ی نظری تغییراتی مشاهده می‌شود و گویا اختلافات و همچنین انتقادات، در قرن ۸ یعنی زمان عز الدین کاشانی بیشتر شده است.

منابع

- احراری، صدیقه؛ (۱۳۹۰). *نقد مولوی بر صوفی و خانقاه در مثنوی*، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی: دانشگاه بیرجند.
- بهنام‌فر، محمد و احراری، صدیقه؛ «*نقد خانقاه از زاویه دید مولانا در مثنوی*»؛ فصلنامه مولوی‌پژوهی، سال پنجم، شماره ۱۱، ۱۳۹۰؛ صص ۱-۲۹.
- جغتایی، منصور؛ «*خرده‌گیری‌های جامی بر شاعران و صوفیان*»؛ مجله مشکوه، شماره ۵۲، پاییز ۱۳۷۵: ۱۲۹-۱۳۹.
- حسینی کازرونی، سید احمد و جعفری، سید علی؛ «*ملامتیه و قلندریه*»، فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۳، پاییز ۱۳۹۱؛ صص ۱۷۳-۱۹۶.
- دهباشی، مهدی؛ *تاریخ تصوف (۱)*؛ چاپ اول، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۸۴.
- ذکاوتی قراگزلو، علیرضا؛ *بازشناسی و نقد تصوف*، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۹۰.
- رضائی، مهدی و خسروانی خانیمنی، مریم؛ «*نقد تصوف در آثار صوفیان قبل و بعد از حمله مغول*»؛ مجله ادیان و عرفان، سال چهل و هشتم، شماره یکم، بهار و تابستان ۱۳۹۴؛ ۴۹-۶۶.
- سریه، الیزابت؛ *صوفیان و ضد صوفیان*؛ ترجمه مجدالدین کیوانی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۱.
- شمیسا، سیروس؛ *شاهدبازی در ادبیات فارسی*؛ تهران: فردوس، ۱۳۸۱.
- فرهمند، محمد؛ «*سماع مولوی و قاعده حرکت در آن*»؛ فصلنامه تخصصی عرفان، سال پنجم، شماره ۱۹، ۱۳۸۸؛ صص ۱۳-۳۶.

- کاشانی، عزالدین محمود بن علی؛ *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*، تصحیح جلال الدین همایی، چاپ سوم، تهران: موسسه نشرهما، ۱۳۶۷.
- لویزن، لئونارد؛ *میراث تصوف*، ترجمه مجد الدین کیوانی، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۴.
- ملک پائین، مصطفی و رحیمی، سید مهدی؛ «*امهات متون عرفانی تا قرن پنجم هجری قمری*» دو فصلنامه علمی-پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء، سال چهارم، شماره ۷، پاییز و زمستان ۱۳۹۱؛ صص ۱۱۱-۱۳۳.
- هجویری، علی بن عثمان؛ *کشف المحجوب*. تصحیح والتین ژوکوفسکی، مقدمه قاسم انصاری. چاپ دوم. تهران: کتبخانه طهوری، ۱۳۷۱.
- یشربنی، سید یحیی؛ *سیر تکاملی و اصول مسائل عرفان و تصوف*، چاپ اول، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز، ۱۳۶۸.
- یوسف پور، محمد کاظم؛ *نقد صوفی*، چاپ اول، تهران: انتشارات روزنه، ۱۳۸۰.

